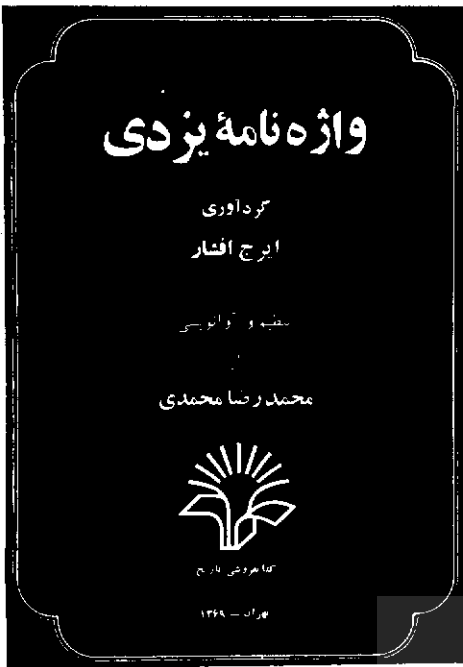


نگرشی به «واژه‌نامه یزدی»

حسین مسرت



عبارات، ترکیبات و اصطلاحات یزدی در آن نیامده یا به ترکیبات توجه چندانی نشده است.

به هر حال، این کار آغاز نیکویی است که سزاوار است پی گرفته شود. گردآورنده نیز خود در دیباچه آورده است: «بی‌گمان فرهنگ یزدی من واژه‌نامه کاملی نیست. هنوز چه بسیار واژه‌هایی که من نشنیدم... مخصوصاً کلماتی که از حیث آوا و آهنگ در یزدی به شکلی گفته می‌شود که در تلفظ عمومی فارسی و در ضبط لغتنامه‌ها به صورتی دیگر یاد شده. کار من اتفافی بوده است. هرگز به مانند یک زبان‌شناس، در پی آن نبوده‌ام که لغات را با در دست داشتن راهنما [informateur] گرد آورم.»^۲

اگر واژگان یزدی مندرج در هفته‌نامه ندای یزد، داستان ننه‌زها و پسرش از محمدتقی عسکری کامران، روزها و همچنین پنجره‌های بسته از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، فرهنگ بهدینان از جمشید سروشیان، یادداشت‌های حسنک یزدی در سفر گیلان از کریم کشاورز، نینوا و همچنین بلوک میبد از محمود حیدری‌زاده، پله‌های سنگی (در اشعار نه در واژه‌نامه) از عبدالحسین جلالیان و دهها متن از همین گونه استخراج می‌شد و اگر همه افرادی که نگارنده می‌شناسد، که هر کدام جداگانه به امر گردآوری و ضبط واژه‌ها و کلا فرهنگ یزدی دست بکارند، آنچه را داشتند به سان دانه‌های تسبیح به یک رشته می‌کشیدند، اکنون می‌توانستیم شاهد واژه‌نامه یزدی کاملتر و پرمایه‌تری باشیم. عده‌ای از یزدیهای علاقه‌مند از دیرباز مستقیماً یا ضمن

واژه‌نامه یزدی. گردآوری: ایرج افشار. تنظیم و آوانویسی: محمدرضا محمدی. تهران. کتابفروشی تاریخ. ۱۳۶۹.

سالها پیش از این در پاورقی کتاب ارزشمند یادگارهای یزد نوشته ایرج افشار خوانده بودیم که واژه‌نامه یزدی را قرار است مرکز پژوهشهای فرهنگ عامه به زیر چاپ ببرد،^۱ و سرانجام، امسال چشممان به دیدن این واژه‌نامه روشن شد.

دیرزمانی است که نیاز به واژه‌نامه‌ای برای گویش یزدی احساس می‌شود. وجود واژه‌هایی چون «باشنده» و «پودونه» و «شاه اسپرغم» در گویش یزدی که آنها را تنها در متون سده‌های نخستین ادبی ایران و فرهنگهای کهن می‌توان سراغ گرفت، نشانه ریشه‌دار بودن این گویش است.

اینک به پشتکار و کوشش استاد ایرج افشار و همکاری محمدرضا محمدی این مهم انجام پذیرفته است. با اینکه گردآورنده متولد تهران است و بیشتر بنا به مقتضیات و ضرورت‌های پژوهشی به زادگاه پدرش می‌آمده، گردآوردن این مقدار از واژه‌ها آن هم با ضبط نسبتاً صحیح جز به انگیزه عشق و دلبستگی به زبان مادری میسر نمی‌شد.

وقتی در دیباچه می‌خوانیم که پدر ایشان اصلاً با فرزندان یزدی حرف نمی‌زد و آنان را نیز از سخن گفتن به گویش یزدی باز می‌داشت، به عمق این دلبستگی پی می‌بریم. از این رو نمی‌توان بر محصول کار گردآورنده خرده گرفت که بسیاری از واژه‌ها،

کارهای دیگر به پژوهش در این زمینه پرداخته‌اند، از جمله آقای علی اکبر شریعتی که تحقیق نسبتاً جامعی در حدود ۸۰۰ صفحه درباره فرهنگ و آداب و رسوم و بازیها و ترانه‌ها و واژه‌های یزدی انجام داده است و جا دارد که پژوهش ایشان جداگانه به چاپ برسد؛ آقای دکتر عبدالحسین جلالیان که در مقدمه پله‌های سنگی نیز مژده چاپ فرهنگ اصطلاحات و لغات عوام یزد را داده است؛ آقای مهدی آذر یزدی و دینیار شهزادی، که در دیباچه واژه‌نامه یزدی نیز به آنها اشاره شده است؛ آقای محمدتقی عسکری کامران، سردبیر هفته‌نامه ندای یزد؛ آقای دکتر احمد حراری، و... اکنون کتاب را از نظر می‌گذرانیم. نخست پیشگفتاری از محمدرضا محمدی پیش روی داریم درباره آوانویسی و نشانه‌های کاربردی در کتاب که راهنمای درست خوانی واژه‌هاست. آقای محمدی، با اینکه یزدی نیست، خوب توانسته از عهده آوانویسی برآید. در این پیشگفتار آمده است که هنگام تنظیم مواد نزدیک به ۵۰۰ برگه واژه یزدی گردآورده آقای یدالله جلالی به دست مؤلفان رسید که در متن واژه‌نامه با علامت ستاره مشخص شده‌اند. این واژه‌های ستاره‌دار از لحاظ ضبط و کاربرد و بار معنایی درخور توجه‌اند.^۳

سپس یادداشت گردآورنده را پیش‌رو داریم که در آن از چگونگی آشنایی و دلپستگی خود با گویش یزدی و اندیشه گردآوری مواد آن و مختصری درباره نیاکان یزدی خویش و در پایان از کسانی که به گونه‌ای به این کار مشغول اند و می‌توانند آن را به انجام برسانند یاد کرده است. متن کتاب از صفحه ۱۵ شروع شده و تا صفحه ۱۸۴ ادامه دارد. پس از آن، پیوستهای کتاب قرار دارد که بسی بر فایده آن افزوده است.

پیوست ۱ (ص ۱۸۵ تا ۲۰۳) دربردارنده واژه‌های متعلق به حرفه‌های آسیابانی، بافندگی سنتی، بنایی، خرماکاری (در بافق)، رنگریزی، روغن‌گیری، کشاورزی، گوسفندداری و درودگری یزد است که به همت دو دانشجوی تهرانی در سال ۱۳۴۵ گردآوری شده است و چون این دانشجویان یزدی نبوده‌اند، اکثر واژه‌ها بر اساس تلفظ تهرانیها ضبط شده‌اند. با این وصف، نتیجه کار سودمند است.

پیوست ۲ (ص ۲۰۴ تا ۲۰۷) شامل واژه‌های نویافته‌ای است بیشتر مشتمل بر واژه‌های شهر مهریز یزد که به کوشش غلامحسین زارع‌زاده گردآوری شده و در هفته‌نامه ندای یزد قبلاً به چاپ رسیده بود.

پیوست ۳ (ص ۲۰۹ تا ۲۵۲) نیز تماماً از ص ۴۰۹ تا ۴۶۰ پله‌های سنگی، سروده عبدالحسین جلالیان، افست شده است. کاش آقای افشار واژه‌نامه آقای جلالیان را در متن درج می‌کردند.

اکنون می‌پردازیم به متن کتاب و کیفیت ضبط واژه‌ها:

۱) افعال در فرهنگها و واژه‌نامه‌ها به صورت مصدر می‌آید؛ اما در این متن گاهی به صورت اول شخص (دَلِمَ گِرِخت، ص ۹۴) یا سوم شخص (پاش تو گودرفته، ص ۴۹ و نِمَله، ص ۱۷۱) آمده است.

۲) «ك» تصغیر (تحبیب)، که بیشتر یزدیان به آخر واژه‌ها می‌افزایند، بی‌ملاک مشخصی به طور دیمی در پایان برخی از واژه‌ها، چون پیکك، سركك، شیر گرمك، شیر نَشكك، كَرَتِينك افزوده شده است.

۳) تلفظ «آب» در یزد رایج نیست و تنها در سالهای اخیر به تأثیر برنامه‌های رادیو تلویزیون و نفوذ تلفظ ساکنان پایتخت در سرتاسر ایران در زبان گروه‌های با سواد راه یافته است. به هر حال، یزدیها آن را به صورت «او» ow تلفظ می‌کنند. در متن واژه‌نامه هم مدخل «آب» دیده می‌شود (آب تراش کردن، آب نباتی، آب تَلَك و ۱۸ واژه دیگر) و هم مدخل «او» (اوتراش، اوانداز، اوگردون و ۱۱ واژه دیگر)، بهتر آن می‌بود که همه ترکیبات ذیل «او» می‌آمد و مدخل «آب» به «او» ارجاع داده می‌شد.

۴) واژه‌هایی در متن آمده که اصلاً یزدی نیست و یزدیها نیز آنها را به کار نمی‌برند. اینك چند نمونه از این گونه واژه‌ها با معادل یزدی آنها درون پرانتز:

ص ۷۲: جاری (هم عاروس hamâros):

ص ۱۱۹: شیکو ندن (شکسسن şekessan):

ص ۱۷۲: همساده (همسایه).

یا واژه‌ها و ترکیباتی که ویژه یزد نیستند مانند:

حاشیه:

۱) یادگارهای یزد، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۹.

۲) دیباچه، ص ۹.

۳) اکنون به لطف آقای جلالی برگه‌ها برای تدوین فرهنگ مردم یزد در اختیار نگارنده قرار گرفته است.

ص ۱۱۱: سَكَّةُ به پول کردن؛
ص ۱۴۰: کَلَه پوک؛
ص ۱۵: آتیش.

(۵) معنای برخی از واژه‌ها نادرست است، مانند:

ص ۶۱: «تا شدن» که به معنای رد شدن و پشت سر گذاشتن است و هم به معنای تاب‌ور داشتن و کج شدن نه به معنای راه را کج کردن و پیچیدن.

ص ۸۷: «خودشیرینی» بیشتر به معنای چاپلوسی کردن و خود را در دل جا دادن به کار می‌رود نه فضولی کردن.

ص ۹۴: «دل هم‌زن» به آدم کثیف و چیزهای تهوع‌آور گویند نه حالت استفراغ داشتن.

ص ۹۷: «دور وایساده» (ضبط درست آن: دور واسیده) به معنای دور ایستادن است؛ مثلاً گویند: دور واسیده و مِگه لِنگش کن.

ص ۱۰۳: «روکار کسی دُئیدن»، معنای رایج آن در یزد، پارتی‌بازی و کار کسی را زودتر انجام دادن است و معنای «برای کسی مشکل تراشیدن» چندان متداول نیست. به کنایه نیز به کار می‌رود.

ص ۱۰۵: «زردویی» همان زردآبی است و بر حالت غلبه کردن صفر اطلاق می‌شود. در معنای آفتاب‌زدگی و سرگیجه ناشی از آن نیز به کار می‌رود. در کتاب به معنای اخص «کسی که در اتومبیل دلش به هم می‌خورد» گرفته شده است.

ص ۱۳۴: «کُدواک» (کدو + ک تصغیر) به کدوهای مسماهی گفته می‌شود نه نوعی علف.

ص ۱۸۳: «هیکلک» (هیکل + ک تصغیر) مصغر هیکل است نه به معنای خسته و کوفته.

(۶) برخی از واژه‌ها درست یا در جای خود ضبط نشده‌اند که در اینجا ضبط درست درون پرانتز می‌آید:

ص ۱۸: «آفتو کورُک» (اوفتو کورُک، بر طبق ضبط ص ۳۰)
ص ۴۸: «پاتیلَه» (پاتیل)؛

ص ۵۹: «پیش‌آمد» (پیش اومد pišumad)؛

ص ۷۹: «چش و همچشمی» (چش و همچشی čašohamčāšy)؛

ص ۹۱: «دجله» (دَرَجَن darjan)؛

ص ۹۱: «درخت تخمه گلگ» (ذیل «تخمه گلگ»);

ص ۱۰۳: «دئیدن» (دویدن)؛

ص ۱۲۳: «عر بونه و عرنه» ضبط آن ذیل حرف الف نیکوتر است)؛

ص ۱۴۶: «گادوشه» (گادیشه gādiša)؛

ص ۱۴۸: «گرد» (گَرَت gart، مانند «گرت نَخودُک»);

ص ۱۶۹: «نخودآب» (نخودو naxodow)؛

ص ۲۰۵: «آب پایین کردن» (اوپاین کردن، بر طبق ضبط ص ۲۸).

(۷) توضیح همراه معانی برخی از واژه‌ها نارساست، مانند:

ص ۷۸: «چرس» (نه تنها در روستای ده بالا بلکه در شهر یزد نیز به کار می‌رود و گاه «چَرز čarz» نیز تلفظ می‌کنند)؛

ص ۸۷: «خورشیدی» (همان است که در معماری و گره و مشبك‌سازی به آن «شمسه» گویند)؛

ص ۹۳: «دُشِبِل» (صورت دگرگون شده واژه «دُزِبِل» است، در فرهنگ فارسی معین ذیل «دژبیه» آمده است: «دژبیه = دژبه = دزبیه، غده‌ای بزرگ که زیر پوست یا ضمن مخاطهای بدن برآید، دُشِبِل، دُشِبیل»؛

ص ۹۷: «دوک» (همان دوک نخ‌ریسی، و به سبب باریکی به کنایه به افراد لاغر نیز اطلاق می‌شود)؛

ص ۱۰۶: «زیجومه» (زیرجامه و به‌طور اخص زیرشلواری)؛

ص ۱۱۸: «شفتالو» (همان گونه که در فرهنگ فارسی معین، ذیل این واژه آمده، در اکثر جاها هلو و شفتالو را مرادف با هم به کار می‌برند، در تهران به فتح و در یزد به کسر «ش» به کار می‌رود)؛

ص ۱۳۲: «کاسه کو» (همان کاسکو، گونه‌ای از طوطی است)؛

ص ۱۴۸: «گاس» (مخفف «گاه است» و به معنای گاهی، شاید و احتمالاً).

(۸) در تکمیل معانی برخی از واژه‌ها افزودن توضیحات زیر پیشنهاد می‌شود:

ص ۱۸: «آکی» (از خطابه‌های کودکان به همدیگر)؛

ص ۲۵: «الف» (واژه «قاش qāš» در یزد بیشتر رایج است)؛

ص ۴۸: «پاجوش کردن» (در روستای ده بالا، پادیش pādiš نیز گویند)؛

ص ۷۰: «تیر و کمون» (در گویش یزد تیر تَمُونُک tirtamunok

رایجتر است)؛

ص ۷۴: «جندر جندر» (جندرَه جندرَه Jendera Jendera نیز به

- کار می‌رود):
- ص ۱۰۰: «راچینه» (راچونه računa نیز گویند);
- ص ۱۰۴: «ریشه متک» (مردم بهاباد یزد بدان ریشه ماکو māku گویند);
- ص ۱۱۲: «سنگ کنی» (به معنای کسی را در زحمت انداختن و کسی را دنبال کاری سخت فرستادن نیز به کار می‌رود);
- ص ۱۲۴: «غتمله» (غلمبه qolomba نیز گویند);
- ص ۱۳۵: «کرکر کردن» (به معنای غرولند کردن نیز به کار می‌رود);
- ص ۱۳۵: «کوروس» (شکل رایج آن در یزد کوروسک kurusok است، به معنای حالت قوز کردن توأم با افسردگی؛ کولوزک kuluzok نیز گویند);
- ص ۱۳۷: «کفت و کول» («کفت» به معنای کتف می‌بایست مدخل جداگانه می‌داشت);
- ص ۱۵۲: «گوگرچین» (همچنین کنایه است از آدم سرگردان و حواس پرت);
- ص ۱۵۹: «لوز باقلوا» از قلم افتاده است;
- ص ۱۶۲: «مُتَوَاضَا» (متورزا motavarzâ نیز گویند);
- ص ۱۶۳: «مرغ از تخم رفتن» (بیشتر خطاب به شخص کریه صوت و ناخوش آواز به کار می‌رود. خطاب به او گویند: نَخون که مُرغا از تخ رفتن);
- ص ۱۷۱: «نوجه» (به پرورش یافتگان لوطیان و بزین بهادران نیز گویند);
- ص ۱۳۵ و ۱۷۲: «نون کرنو» (بیشتر در بخش شرقی یزد، بویژه شهر بابک و دهج، پخته می‌شود).
- ۹) کلیشه کردن طرحهایی کوچک و گویا در کنار برخی از ابزارها و اشیای ناآشنا، مانند: «کلی»، «هرسُم»، «کتک» می‌توانست به آشنایی بیشتر با آنها کمک کند.
- ۱۰) واژه‌هایی فاقد توضیح‌اند و تنها آوانویسی شده‌اند مانند:
- ص ۲۴: «اشکنه سرکه‌شیره»، غذایی مرکب از تخم‌مرغ، پیاز، روغن، سرکه‌شیره و آب‌جوش.
- ص ۲۴: «اشکنه مرزن‌گوش»، غذایی مرکب از برگ‌های گیاه مرزن‌گوش، روغن، پیاز، تخم‌مرغ و آب‌جوش.
- ص ۲۴: در همین ماده «اشکنه گوری gowry» که نسبتاً اعیانی است و مرکب است از گوشت چرخ کرده، سیب‌زمینی، روغن، پیاز و آب‌جوش؛ و نیز «اشکنه سماوری یا فوری» که غذایی ساده است و مرکب از پیاز، روغن و آب‌جوش، و نیز «اشکنه آرتی arty» که همان «اشکنه مرزن‌گوش» است و با افزودن آرد تفت داده در
- روغن تهیه می‌شود؛ و نیز «اشکنه آرده arda» که از آرده و آب‌جوش درست می‌شود؛ و نیز «اشکنه سیب‌زمینی» که از روغن، سیب‌زمینی، گوجه‌فرنگی و آب‌جوش درست می‌شود، از قلم افتاده است.
- ص ۸۸: «خیار حاجی سیدحسینی»، خربزه سبزرنگ با پوست زبر.
- ص ۸۸: «خیار خانمی»، خربزه‌ای که پوست صاف دارد.
- ص ۸۹: «خیار رشیدی»، خربزه‌ای کشیده شبیه گرمک که به «خیار مندوایی» مشهور بوده است.
- ص ۸۹: «خیار ریزوک»، خیار سبزریزه که بیشتر در تهیه خیار شور به کار می‌رود.
- ص ۸۹: «خیار سوسکی»، خربزه‌ای باریک به باریکی خیار چنبر که تخمه آن را از مشهد می‌آوردند و در فهرج یزد کاشته می‌شد و دیگر کشت نمی‌شود. و نیز، در همین ماده، «خیار شنگ seng» از قلم افتاده است.
- ص ۱۴۸: «گر به سه رنگ»، کلاً نژاد گر به‌های یزد و کرمان از نژادهای خوب این جانورند. گر به سه‌رنگ بسیار زیبا و خوش‌رنگ و معمولاً به رنگ‌های سیاه و سفید و خاکستری است. یزدیها معتقدند که بودن این گر به در خانه شگون دارد و صاحبخانه را دولت‌مند می‌کند، بخصوص اگر از جنس نر باشد:
- گر به سه رنگ گر نر گردد
خانه‌ات پر از زر گردد (نقل از عباس مسرت)
- ص ۱۴۸: «گر به بیدنجیلی»، گر به‌ای به رنگ دانه‌های بیدانجیر (کَرچَک) که تلفیقی زیبا و چشم‌نواز از رنگ‌های سیاه و سفید و خاکستری و قهوه‌ای و زرد است.
- ص ۱۷۰: «نقل آلوچه»، نام دیگرش «شکرپنیر» است و به شکل آلوچه است.
- ص ۱۷۰: «نقل بادومی»، نقلی که در میان آن مغز بادام نهاده باشند.
- ص ۱۷۰: «نقل کریم‌خانی»، نقل بادامی درشت که در خوانچه عقد بر روی هم چیده و با شیرۀ شکر به هم چسبانده می‌شود.
- ص ۱۷۰: «نقل نارگیلی»، مغز آن خلال نارگیل است.
- ص ۱۸۲: «هندونه تو زرد»، هندوانه گرد محلی است که از مروست یزد می‌آورند و داخل آن زرد و تخمه‌های آن سیاه است.
- حاشیه:
- ۴) فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، امیرکبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۵) همان کتاب.

ماده تاریخ: راهنمایی در تصحیح «خلاصة التواریخ»

مهدی صدری

خلاصة التواریخ، تألیف قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، دو جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴۰۰ صفحه.

خلاصة التواریخ از مأخذ مهم تاریخ عصر صفوی است بخصوص بخش مربوط به وقایع نیمه دوم قرن دهم آن که در زمان حیات مورخ روی داده است. با تحقیقی که درباره رجال نیمه دوم قرن دهم داشتم توجهم به این کتاب جلب شد و با مطالعه آن به لغزشها و اشتباهاتی برخورد کردم که نمی‌توان بسادگی از آن گذشت و ذیلاً از آنها یاد می‌شود.

کتاب فاقد غلطنامه است و در بسیاری موارد اختلاف نسخ، کلمه یا عبارت صحیح به صورت نسخه بدل در پانوشته آمده است. به ماده تاریخها و محاسبه آنها نیز توجهی نشده است و در موارد متعدد با سال واقعه سازگاری ندارد و متأسفانه این عدم مطابقت را مصحح تذکر نداده است.

در متون تاریخی، بخصوص در کتب تاریخ زمان صفویه، برای ثبت وقایع، ماده تاریخ می‌سرودند. در عصر ما نیز، بویژه در مورد وفیات رجال، ماده تاریخ سرایی کمابیش رایج بوده است. ماده تاریخ برای تصحیح این نوع کتب تاریخی راهنمای خوبی است. در مورد خلاصة التواریخ، از بررسی ماده تاریخها و استخراج سنوآت واقعه از آنها و تطبیق آن با تاریخ وقوع واقعه چنین برمی‌آید که اگر نسخه برلن اصل قرار داده می‌شد مناسبتر می‌بود. این نسخه حاوی اضافاتی مفید است و در بعضی موارد مطالب آن مکمل نسخ دیگر است.

اینک نتایج بررسی ماده تاریخها:

□ (ص ۱۶۳) ذیل وقایع سال ۹۳۲، ماده تاریخ فوت دورمیش خان شاملو ضمن مصرع «افسوس و هزار حیف افسوس افسوس» (۹۳۸) از یک رباعی ضبط شده که ظاهراً «افسوس هزار حیف افسوس افسوس» (۹۳۲) به حذف «و» (۶) درست است.

ص ۱۸۲: «هندونه سیاه»، هندوانه‌ای است با پوست سیاه که معمولاً در قم کاشته می‌شود و به قمی معروف است، نوع دیگرش را از بلوک میبد یزد می‌آورند و تخمه‌های ریز سیاه (پاکستانی) دارد و به تخم شوکور نیز مشهور است.

ص ۱۸۲: «هندونه سفید»، هندوانه‌ای به رنگ سبز روشن مایل به سفید که به «هندونه مهندسی» یا جیرفتی نیز معروف است.

ص ۱۸۲: «هندونه کور باغ‌ای»، هندوانه‌ای بیضی شکل با خطهای راه‌راه سبز پررنگ و کم‌رنگ.

ص ۱۸۲: «هندونه گرجی»، هندوانه‌ای که تخمه‌های سفید دارد و بیشتر به «هندونه تخمه گرجی» مشهور است و در بلوک رستاق یزد کاشته می‌شود.

ص ۱۸۲: دیگر هندوانه‌هایی که در یزد نزد میوه‌فروشان نام برده می‌شود عبارتند از: «هندونه ایرونی (iruny) که از تخمه‌های مشهدی و به رنگ سیاه است؛ «هندونه اهوازی»؛ «هندونه پلنگی یا گل پلنگی» و «هندونه گل باقلایی» که هر دو گرد و خط دارند و در همدان کاشته می‌شوند و به «هندونه همدونی» نیز معروف‌اند؛ و «هندونه مهندسی یا سفید».

(۱۱) همان گونه که خود گردآورنده نیز یادآور شده، برخی از واژه‌ها را نتوانسته است از حیث آوا و آهنگ به گونه درست ضبط کند، مانند: ایشون (ص ۳۱)؛ نخود (ص ۱۶۹)؛ نک nak (ص ۱۷۰).

(۱۲) این نکته نیز باید خاطر نشان شود که، جز در مواردی نادر، واژه‌ها متعلق به شهر یزد است و اگر بخواهیم واژه‌های شهرها و روستاها و دیگر مناطق یزد (از جمله شهرهای اردکان، بافق، تفت، مهریز، میبد و روستاهای بهاباد، خراتق، ندوشن، نیر، هدش) را نیز فراهم آوریم و بر فرآورده واژه‌نامه استان یزد اطلاق کنیم، بی‌گمان حجمی چندین برابر این خواهد داشت. (واژه‌های زرتشتیان یزد خود مقوله‌ای است جدا).

چون کتاب در تیراژ کم (هزار نسخه) به چاپ رسیده، این امید را پدید می‌آورد که گردآورنده قصد دارد، با توجه به نقد و نظرها و افزودن واژه‌های نو یافته، کتاب را پرمایه‌تر برای چاپ دوم مهیا سازد.

نگارنده نیز با گردآورنده (دیباچه، ص ۹ و ۱۰) همسخن شده اظهار امیدواری می‌کند که «دانش دوستان و همشهریانی که به پژوهشهای مربوط به یزد پرداخته‌اند، این رشته را بیش از این دنبال کنند و آن را به آنچه باید بشود برسانند».

سخن آخر اینکه، بی‌گمان اقدام استاد ایرج افشار شایسته بسی قدردانی و ستایش است.